

تقلید یا تحقیق!!

نادره افشاری

ایناتسیو سیلونه، نویسنده‌ی پر آوازه‌ی ضد فاشیسم و آفریننده‌ی رمان‌های خواندنی دانه‌ای زیر برف و نان و شراب، همانند بسیاری از ما سال‌هایی را در گریز از حکومت فاشیستی موسولینی در کشور سوئیس پناهنده‌ی سیاسی بود و پناهنده‌ی سیاسی هم ماند. در تمام آن ۱۴ سال هم نه به ایران [بخشید ایتالیا] سفر کرد، نه پاسپورت پناهندگی‌اش را پس داد و نه برای تحکیم همان حکومتی که از آن گریخته بود، پستان به تنور چسباند! سیلونه یکی از نادر نویسندگان ضد فاشیسم در نیمه‌ی اول قرن بیستم بود که با این که خود زمانی در چنبره‌ی فکری کمونیسم دولتی شوروی گرفتار آمده بود، اما بعدها با آگاهی از پیکره‌ی بندی اصلی این دیکتاتوری عقیدتی، تمام جریان‌های فاشیستی، راسیستی و کمونیستی را در یک رده و با واژه‌ی توتالیتر [تمامیت طلب] تعریف می‌کرد.

سیلونه در یکی از کتاب‌هایش توتالیترایسم را نظامی تعریف می‌کند که در آن آدم‌ها به جای هرکاری فقط نقل قول می‌کنند!

چنین سیستم‌هایی به دلیل همان ایدئولوژی توتالیتر حاکم بر آن‌ها، روشنفکران را اخته و سترون بار می‌آورد. دولت‌ها تا می‌توانند با سانسور، این سترونی را در جامعه رسوب می‌دهند. بعدها همین روشنفکران، برای حفظ جانشان، خود K.G.B. ای در درون خود و بر خود حاکم می‌سازند که نقش «پیش سانسورچی» را برایشان ایفا می‌کند. واژه‌هایی را که احتمال می‌دهند، می‌تواند بهانه‌ای برای محکومیتشان باشد، از پیش سانسور می‌کنند و با این شیوه‌ی اتوسانسور، خود، سازمان امنیت و اطلاعات خودشان می‌شوند. البته دستگاه‌های امنیتی چنین حکومت‌هایی، در کنار این دو مکانیسم درونی و بیرونی، تدارک نهاد دیگری را هم بر عهده دارند و آن بخش کارسازی وزارت اطلاعات و امنیت این گونه حکومت‌هاست. وظیفه‌ی این نهاد، ایجاد تصادف‌های مصنوعی، خوراندن سیانور رقیق شده، تزریق پتاس زهرمار شده و... به روشنفکرانی است که پاهانشان را از حریم ممنوعه‌ی رهبران این نظام‌های ایدئولوژیک و توتالیتر فراتر می‌گذارند، یا چنین خیالی دارند.

دانشگاه‌ها و انستیتوهای پژوهشی در این سیستم‌ها بر اساس سفارش دولت متبوعشان، به دستکاری در تاریخ و حتا جغرافیای سیاسی و حافظه‌ی تاریخی شهروندان کشورشان مشغولند. در نهایت این نظام‌ها با این ترفندها و ترفندهای تکمیلی دیگر می‌توانند چند سال یا چند دهه دوام بیاورند و سدی در برابر خواست مردمشان ایجاد کنند.

با این تعریف اگر حکومت‌های توتالیتر را نظام‌هایی بدانیم که در آن‌ها مردم مجبورند فقط نقل قول کنند و ورد زبانشان فلان گفته‌ی لنین و استالین و مارکس و انگلس و مانو و خمینی و شریعتی و امام علی و امام حسین و پیامبر و دیگر تئوریسین‌های این دستگاه‌های عقیدتی باشد، و آدم‌ها جرات نکنند خارج از حیطه‌ی مجاز این «رهبران عقیدتی» و واژه‌ای بر زبان برانند، تکمیل جمله‌ی سیلونه این می‌شود که در دموکراسی‌ها، مردم کمتر نقل قول می‌کنند. ورود به هیچ حیطه‌ای تابو نیست. انسانها آنقدر ارزشمندند که نیازی ندارند برای حفظ جانشان، از این و آن هژمونی طلب نقل قول یا تقلید کنند. در دموکراسی‌ها مردم به جای تقلید، تحقیق می‌کنند، به جای ترسی که برادر مرگ است و انسان را به «فلاحیان» خودش تبدیل می‌کند، خواست‌هایشان را روشن و صریح بیان می‌کنند؛ بی آن که از انگ و تهمت حکومتی یا جریانی هراسی به خود راه دهند. کسی مجبور نیست در لفافه‌های پیچ در پیچ استعاره حرکت کند و...

زبان رایج بین مردم و بین روشنفکران در چنین نظام‌هایی، زبانی علمی است. زبان شك است. زبان خواندن و نوشتن و مطالعه و تحقیق و پژوهش و تلاش برای فتح فرازهای نوین، برای زندگی بهتر همگان است، نه تقلید و ترس و مرگ و سانسور و رعب و وحشت و نسق‌گیری و تهدید و تحدید و وزارت اطلاعات و امنیت. در دموکراسی‌ها زندانی سیاسی وجود ندارد. کسی را به دلیل اندیشه‌اش به بند نمی‌کشند. وزارت ارشادی نیست که بند بند هر نوشته‌ای را، هر فیلمی را، هر تئاتری را و هر اثری را بخواند و مته به خشخاش بگذارد. پاسخ اتهام هم دادگاه است و جریمه و نه سینه‌ی دیوار.

با این پیشدرآمد تلگرافی می‌خواهم بگویم که در این برهه‌ی بخصوص تاریخ ایران، شعار «جمهوری خواهی» غیر از این که از همان روند تقلید حکایت دارد، یک شعار انحرافی است؛ نه به این دلیل که حکومت مبتنی بر جمهور مردم، فی‌نفسه چیز بدی است. واقعیت این است که جمهوری - بدون پسوند یا پیشوند - این «پتانسیل» را دارد که مترقی‌تر از هر نوع حکومت دیگری باشد. این هم واقعیتی است که حکومت پهلوی‌ها «حکومت ایده‌آلی» برای ایرانیان نبوده است، هر چند که در مقام مقایسه با این حکومت اسلامی، کاستی‌های آن نظام، در چشم ایرانیان روز به روز بیشتر رنگ می‌بازد و به «تهمت» تبدیل می‌شود! با این همه پادشاهی پهلوی‌ها حکومتی بوده است کلاسیک و به تعبیر علمی، دیکتاتوری‌ای کلاسیک و نه عقیدتی. زندان هم داشته‌اند، اعدام هم کرده‌اند، اما حکومتشان، عقیدتی و ایدئولوژیک نبوده است؛ به همین دلیل هم هیچ‌کس را به جرم «محاربه با خدا» و «فساد در ارض» به بند نکشیده و از زندگی ساقط نکرده‌اند. هیچ‌کس را به جرم گرایش بورژوازی به یخبندان سیبری گسیل نکرده‌اند. اردوگاه کار اجباری ایجاد نکرده‌اند. به هیچ‌کس برای صدور ترویس و انقلابشان، لشکرکشی نکرده‌اند. کسی را هم در خیابان به تخته شلاق نبسته‌اند. تمام کاستی‌هایشان هم همان کاستی‌های موجود در تن و جان هر مرد دیکتاتور ایرانی بوده است و نه بیشتر! در این رابطه، اگر مردان ایرانی به روابط خانوادگی‌شان نگاهی بیاندازند، بد نیست!!

آنچه اما این روزها از سوی بخشی از روشنفکران برونمرزی زیر عنوان «جمهوری خواهی» مطرح می‌شود، در نهایت جمهوری اسلامی دیگری است از همان نوع حکومت اسلامی یا حکومت ملی/مذهبی‌ها. به همین دلیل در این فراز ویژه‌ی تاریخ ایران، یک شعار انحرافی و رو به عقب است. توجه داشته باشیم که عمدتاً کسانی زیر این گونه منشورها و بیانیه‌های «جمهوری خواهی» امضا می‌گذارند که همچنان افتتاح تاریخی سال ۵۷ را «یک انقلاب شکوهمند اسلامی» ارزیابی می‌کنند. بیشترشان در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی - لابد نه با نیت شر - از بخش «نرم تن» حکومت اسلامی دفاع کرده‌اند. و در این برهه هم با طرح این گونه جمهوری خواهی، از محکومین این حکومت، یعنی از جریان ملی/مذهبی‌ها و اصلاح‌طلبان دفاع می‌کنند؛ بدون توجه به این که چنین حمایتی، یک «انقلاب شکوهمند اسلامی» دیگر از همان نوع سال ۵۷ است، چرا که ما این روزها و پس از تجربه‌ی دولت موقت مهندس مهدی بازرگان و ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر، دیگر به تجربه دریافته‌ایم که این جماعت، در نهایت منزلت سیاسی‌شان را فدای تقلید از رهبران عقیدتی‌شان می‌کنند. جمهوری‌ای که یکی از این ملی/مذهبی‌ها را به قدرت برساند، تداوم همان حکومت اسلامی‌ای است که در این ۲۴ سال این همه جنایت بر علیه زنان، دگراندیشان و روشنفکران مرتکب شده است. نکته‌ی کلیدی این جریان‌ها - چنان که خود بارها و بارها گفته‌اند و نوشته‌اند - فلسطینیزه کردن سیاست خارجی ایران و دخالت در حکومت‌های دیگر برای اسلامیزه کردن آن‌هاست. این گونه نظام‌ها، حتا اگر همان روش حکومت اسلامی را در روندی کم

رنگ‌تر پیش ببرند، در نهایت مرعوب يك جريان راديكال اسلامي در درون حكومتشان شده، کنار گذاشته مي‌شوند. سرنوشت بازرگان و بني صدر نمونه‌هاي خوبي براي اين گونه نگراني‌ها و نبردهاي لائيك، مدرن و غير مذهبي است. اينان به دليل غلظت عنصر مذهب يا ايدئولوژي در ديدگاهشان، در نهايت ايران و ايراني را فدائي اسلامشان کرده‌اند. و همان گونه که در اسلام، نابرابري‌هاي موجود در جوامع عرب ۱۴۰۰ سال پيش تئوريزه شده است، نتوانسته‌اند در اصول دينشان، بدعت بياورند و برخلاف ديدگاهشان از برابري حقوقي همي انسان‌ها - فارغ از جنسيت و باور - دفاع کنند. دينشان چنين اجازه‌اي را به ايشان نمي‌دهد. همان گونه که اصلاح طلبان حكومتي به دليل ترسشان از جهنم و شوقشان براي بهشت، نتوانسته‌اند بر معضل پايه‌اي حقوق برابر همي انسان‌ها در ايران پافشاري کنند و در نهايت دموکراسي را به دموکراسي ديني تقليل و تخفيف داده‌اند!! اين گونه جمهوري خواهان هم به دليل همان ديدگاه اسلامي‌شان، منافع و مصالح عاليه‌يي «ملت» ايران را فدائي مطامع اسلامي‌شان کرده، يك دوره‌ي تاريخي ديگر ملت ايران را از تحقق خواست‌هايش که همانا حكومتي لائيك بر اساس حذف دين از دايره‌ي حكومتي است، با مشكل مواجه مي‌کنند. اين مهم را خوشبختانه روشفکران درون ايران که با گوشت و پوستشان مگانيسم حكومت اسلامي و رهبران ملي/مذهبي آن تجربه کرده‌اند، بسيار بسيار پايه‌اي تر از سياسي کاران برونمرزي ما دريافته‌اند. به همين دليل هم ترسي از «تابو» ي مشروطه خواهي يا سلطنت طلبي ندارند. مساله‌ي ايشان «حكومتي است غير عقيدتي» و شوربختانه طرح شعارهاي انحرافي «جمهوري خواهي» و «فقط جمهوري خواهي» و «چارچوب جمهوري» از سوي كساني که دستي از دور بر آتش درون ايران دارند، مردمی را که نه در قيد شکل حکومت، که خواهان محتوایی لائيك و غير ديني و مبتني بر برابري حقوقي همي شهروندان ايراني هستند، با دردسر مواجه مي‌کند!

بيابيم در اين برهه‌ي سرنوشت ساز تاريخ معاصرمان، رها از هر گونه يخ زدگي‌هاي عقيدتي و دعوهاي قبيله‌اي و عشيره‌اي، به خواست اساسي ملت‌مان - آزادي‌هاي اجتماعي و فردي و برابري حقوقي همي شهروندان - پاسخي در خور بدهيم و خواست‌هاي اساسي ايشان را با طرح منشورها و اطلاعیه‌هاي انحرافي به بن بست نکشانيم! بگذاريد يك بار هم شده به جاي تقليد و نقل قول، از نقطه‌ي شناخت و خواست ملت‌مان گام برداريم، نه از پنجره‌ي تنگ نقل قول‌هاي کهنه و خاک گرفته! آنچه ما امروز براي ايرانمان نياز داريم، نه شکل - که فرم راديکالشان همان «جمهوري اسلامي» است - که محتوایی لائيك، مدرن، متمدن و حقوق بشرانه است. بگذاريم فرم حکومت را ملت‌مان در يك همه پرسی تعيين کنند. وظيفه‌مان را به شناساندن نظام‌هاي مدرن در غرب ارتقاء بدهيم و مردم را از ويژگي‌هاي خوب اين نظام‌ها که بر اساس اصالت و ارزش دادن به «انسان» پايه ريزي شده است، آگاه کنيم! آينده نشان خواهد داد که اين همه تاکيد بر «جمهوري خواهي» در نهايت تقليدي از همان هيستري «شاه ستيزي» ديگري در دوران حکومت پيشين است که ما را به چنين سرنوشت شومي دچار کرده است!